

تنهایی در عصر مدرن

● احساس تنهایی احساسی است که همگی از کودکی با آن آشنا هستیم؛ از آن روزی که انگار همه همبازی داشتند غیر از ما، یا از آن میهمانی که در آن هیچ‌کس را نمی‌شناختیم و دوروبرمان آدم‌هایی، سخت گرم صحبت با هم بودند. تاکنون تعاریف گوناگونی از تنهایی به دست داده‌اند، اما یک چیز در همه این تعاریف مشترک است: حس درد یا اندوه از جدا یا تنهاماندن و احساس عدم نزدیکی به دیگران. تنهایی، خلوت‌گزینی، انزوا و گوشه‌گیری مترادف‌های دقیقی نیستند. شاید پیش‌تر این لغات زیاد از هم متمایز نبودند و در یک معنا به‌کار گرفته می‌شدند، اما به‌تدریج این تمایز در متون بیشتر شده و هرکدام بار ارزشی متفاوتی به خود گرفته‌اند. انسان ممکن است با خویش بیگانه شود بی‌آنکه متوجه آن باشد، ولی تنهایی چنین نیست؛ چون تنهایی نوعی احساس رنج و درد است که بر اثر اختلال در روابط فرد با دیگران پدید می‌آید.

کتاب «فلسفه تنهایی» نوشته لارس اسونسن که در سال ۲۰۱۷ منتشر شده است، به بررسی جنبه‌های مختلف تنهایی در زندگی انسان مدرن می‌پردازد. این کتاب از مجموعه «تجربه و هنر زندگی» است که پیش از این با دبیری خشایار دیهیمی در نشر گمان منتشر می‌شد و از این پس سری دوم آن ازسوی نشر نو چاپ خواهد شد. کتاب‌های این مجموعه درباره فلسفه است اما تلاش دارد فلسفه را به زندگی مردم معمولی و موضوعات روزمره وارد کند. اسونسن معتقد است یک‌گونه دوگانگی یا تضاد درون ما وجود دارد که ما را هم به‌سمت دیگران می‌کشاند، چون نیازمندان هستیم و هم ما را پس می‌راند چون نیازمند حفظ فاصله از دیگران هستیم و می‌خواهیم به حال خودمان باشیم. امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی، این نکته را با تعبیر «معاشرت‌طلبی غیراجتماعی» توضیح داده است. از نظر اسونسن فرد لیبرال آن‌قدرها هم که خودش فکر می‌کند خودمختار و از نظر اجتماعی غیرمفید نیست اما درعین‌حال چنین هم نیست که بی‌آنکه ردی از خودش برجای بگذارد در جامعه منحل شود. فرد لیبرال در محدوده جامعه و اجتماع زندگی می‌کند اما تعلقات اجتماعی پاسخ‌گوی این سؤال نیست: چگونه باید زندگی کنم؟ فرد لیبرال، در رابطه‌اش با دیگران گرفتار این پارادوکس می‌شود که هم خواهان آزادی بی‌حدومرز است و هم خواهان تعلق اصل. خواسته‌ای که آشکارا تحقیقاتی نیست، دست‌کم تا زمانی که آزادی را معادل استقلال یا نداشتن حدومرز می‌پنداریم.



فلسفه تنهایی

لارس اسونسن

ترجمه: خشایار دیهیمی
نشر نو
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

تلاش اسونسن در کتاب این است که نشان دهد فرد لیبرال در عمل توانایی یک‌جاگردن آزادی و تعلق را دارد.

کتاب «فلسفه تنهایی» هشت فصل دارد. در فصل اول گزارشی از تنهایی به دست داده می‌شود که بیشتر مبتنی بر منابع روان‌شناسی و علوم اجتماعی است اما در فلسفه، اما در ضمن سعی می‌شود معنای چند مفهوم را هم روشن کند؛ از جمله تمایز میان احساس تنهایی و تنهایی‌بودن. در این فصل همچنین انواع مختلف تنهایی بررسی می‌شود تا خواننده متوجه شود که آنچه در نهایت تنهایی را از تنهایی‌بودن جدا می‌کند جنبه احساسی قضیه است. در فصل دوم برای درک بهتر قضیه بحث کوتاهی عرضه می‌شود درباره ماهیت احساسات و بر جنبه احساسی تنهایی تأکید می‌شود. در فصل سوم نویسنده بر این موضوع تمرکز می‌کند که چه کسانی تنها هستند و احساس تنهایی می‌کنند و نیز چه عواملی بیش از همه به احساس تنهایی دامن می‌زنند. در همین زمینه این بحث مطرح می‌شود که عامل «اعتمادناداشتن» احتمالا مهم‌ترین عامل هم در توضیح تنهایی افراد است و هم در توضیح تنهایی شایع در میان کشورهای مختلف. ازاین‌رو، فصل چهارم به اعتماد اختصاص پیدا کرده است. سپس این سؤال پیش می‌آید که آیا تنهایی در نقطه مقابل عشق و دوستی قرار دارد؟ برای درک بهتر تنهایی در فصل پنجم به نقشی که عشق و دوستی در زندگی آدم‌ها دارند، پرداخته می‌شود. از طرف دیگر، تنهایی به‌نوبه خودش می‌تواند توضیحی باشد بر این مسئله که چرا عشق و دوستی پدیده‌ای چنین حیاتی برای زندگی معنادار و خوشبختی انسان است. در اکثر آثار هنری که به مسئله تنهایی پرداخته‌اند، از فردگرایی مدرن به عنوان یکی از علت‌های اصلی تنهایی یاد می‌شود. به همین دلیل، در فصل ششم نگاهی دقیق‌تر انداخته می‌شود به «فرد مدرن» تا روشن شود چرا فرد مدرن چنین گرفتار تنهایی شده است. در فصل هفتم خلوت‌گزینی و انزوا که صورت مثبتی از تنهایی محسوب می‌شود به بحث گذاشته می‌شود و نویسنده این نکته را مطرح می‌کند که در واقع شاید مشکلی که امروزه با آن مواجهیم این نیست که تنهایی در حال رشد و افزایش است، بلکه این است که عملا دیگر «خلوتی» بر جای نمانده است. سرانجام در فصل آخر به بحث درباره مسئولیت تک‌تک افراد در مدیریت تنهایی پرداخته می‌شود.

اندیشه

گفت‌وگو با تونی نگری درباره جلیقه‌زردها

شورش مردم علیه شاه؛ حرکتی تماما فرانسوی

ترجمه: فرید درفش‌ی



به راه بیفتد؛ او خود را به مثابه «حاکم» عرضه کرد و پیروز شد، توانست حکمرانی کند. اتفاقی که اکنون افتاده این است که مکررون از قول خود برگشته است. مکررون همواره خود را ورای چپ و راست نشان داده، او در پی آن بوده که خود را در سطحی دیگر به منصف ظهور برساند، حال با جنبشی مواجه شده که راهبردی مشابه برای عرضه خود اتخاذ کرده، به طور خلاصه این شکست پوپولیسم میانه‌رو است؛ نخستین بحران بزرگ پوپولیسم.

❧ درابتدا؛ جلیقه‌زردها را عمدتا جنبشی دست‌راستی می‌دانستند. آیا این برداشت درست است؟

راست و چپ محو شده‌اند، دیگر وجود ندارند و در میان جلیقه‌زردها جایی ندارند. جنوب فرانسه پر از سد معبرهای معترضان است. در ابتدا این سد معبرها را به دست راست‌ها منسوب می‌کردند؛ اما در کمتر از چند روز طیف وسیعی از گروه‌های مختلف مردم دور آنها جمع شدند؛ مستمری‌بگیران، کارگران و فقیرانی که مسئله نابرابری را طرح کردند. نکته جالب توجه این است که آنها دست‌کم تاکنون درباره مهاجرت بحثی مطرح نکرده‌اند و این موضوع در مطالبات آنها نمایان نیست. اعتراض جلیقه‌زدها به خودی خود به لحاظ فرهنگی بسته و درونمایه اصلی آن متمرکز بر هزینه زندگی است که این اعتراض تقریبا محدود است. بدون شک این خطر وجود دارد که به سوی جریان راست منحرف شود؛ اما فعلا نمی‌توان به‌راحتی گفت که اعتراضی دست‌راستی است.

❧ آیا تفاوتی میان شورش جلیقه‌زردها در کلان‌شهرها و در شهرستان‌ها وجود دارد؟
بله، اما اعتراض‌ها همه جا هست؛ حتی اگر جلیقه‌زردها را ضرورتا در شهر نبینید؛ مثلا دیروز دانشجویان یکی از ساختمان‌های سوربن را اشغال کرده بودند. عده‌ای از دانش‌آموزان دبیرستانی هستند که در اعتصاب‌اند و راننده کامیون‌ها نیز برای اعتصاب در روز یکشنبه فراخوان داده‌اند. همچنین شایعاتی به گوش می‌رسد مبنی بر اینکه نیروهای امنیتی دیگر ایستادگی نخواهند کرد....

❧ آیا ممکن است آنها به معترضان ملحق شوند؟
منظورم این نیست؛ اما موارد تخصصی از فرمان هم وجود داشته است. می‌توان تصور کرد که «ژاندارم»‌های معمولی در همان شرایطی زندگی می‌کنند که به وضوح در اعتراضات جلیقه‌زردها بازتاب یافته است. ...

❧ به اعتصاب کامیون‌دارها اشاره کردید. در ایتالیا این شورش را با اعتراض موسوم به فورگونی که چند سال پیش کامیون‌داران ایتالیایی راه انداختند، مقایسه می‌کنند.

آن اعتراض ربطی به جلیقه‌زردها ندارد. جنبش فورگونی پدیده‌ای مختص به سیسیل و تورین بود و هیچ شباهتی بین این دو وجود ندارد. درحقیقت من شباهت بیشتری می‌بینم بین این اعتراضات با جنبش شوا تو (No Tav) در دره سوسا (در غرب تورین)، از نظر میزان رادیکالی‌بودن آن ...

❧ با توجه به بحران طبقه کارگر سنتی و نیز تبدیل بی‌ثباتی به یک هنجار، آیا این همان چیزی است که احتمالا باید برای آن آماده بود؛ شورش‌هایی که نمی‌توان آنها را متعلق به چپ یا راست دانست. یک خشم عمومی که عصر دیجیتال ما را به جای پیش‌بردن به عقب سوق می‌دهد، به مرحله تاریخی پیش از قرن نوزدهم و به مرحله‌ای که من آن را اعتراضات «بدوی» می‌خوانم، بسیار دورتر از غموض و پیچیدگی فکری اعتراضات ۱۹۶۸

باور ندارم که دوران راست و چپ به سر آمده باشد. دوران احزاب راست و چپ به پایان رسیده است. سازوکارهای بازنمایی به بن‌بست رسیده، نزاع طبقاتی همچنان امری بنیادین است؛ حتی اگر گه‌گاه خود را به شیوه‌هایی مجعول و غیرواقعی نمایان کند. در فرانسه گاه به نظر می‌رسد انقلاب ۱۷۸۹ تکرار می‌شود؛ اما این توهمی بیش نیست....

❧ آیا این پایانی برای مکررون است؟

نمی‌دانم. باید منتظر ماند و دید چه رخ می‌دهد. بی‌گمان همه علیه او هستند. به‌علاوه امروز دیگر می‌۶۸ نیست، جنبشی که فراتر از قرن خود بود. این حرکتی متفاوت است و مهم‌تر اینکه نه از جانب

جریان چپ است و نه راست. این اعتراضات علیه مکررون است؛ کسی که همه واسطه‌ها را نابود کرده و دیگر امکان هیچ وساطتی برایش باقی نمانده است. حتی هیچ شانسسی برای بستن پیمانی به سبک پیمان شارل دوگل. این مسئله‌ای جدی است، فاجعه‌ای است که باید معماران پوپولیسم میانه‌رو را

با پرسش‌هایی مواجه کند.

❧ تصویری کتم ااین موضوع باید هشداری باشد برای کسانی که در ایتالیا می‌خواهند الگوی مکررون را دنبال کنند، منظورم رنزی است... اگر ایتالیا را مدنظر قرار دهیم، می‌بینیم که در اینجا جلیقه‌زردها وجود ندارند. آیا هیچ وقت به وجود خواهند آمد؟

ایتالیا هنوز تکلیفش روشن نیست. حزب دموکرات در حال انشعاب است، جنبشی که حول رنزی شکل گرفته و از حزب منشعب‌شده از چشم افتاده است. جدای از این نمی‌دانم آیا خطر شکل‌گیری یک جنبش جلیقه‌زردها وجود دارد یا نه. بستگی دارد به سرنوشت اتحاد نامعمول بین لیگ و جنبش پنج ستاره. من همواره جنبش پنج ستاره را چیزی مشتق‌شده از رفتار توده (مالتیژود) می‌دانسته‌ام و این درست است که آنها اکنون باید با نارضایتی در حال افزایش دست‌وپنجه نرم کنند. دقیقا به دلیل اتحادشان با لیگ، اما اینها همه به سرنوشت این دولت بستگی دارد؛ دولتی که در اروپا نیز کاملا منزوی است. این موضوع اساسا پیش‌بینی‌ناپذیر است....

«جنبش «چنگک‌ها» (pitchforks) جنبشی است که صاحبان کسب‌وکار کشاورزی در سیسیل آغاز کردند و دامنه آن به کامیون‌داران سراسر کشور رسید. جنبش در طول زمستان ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲ اعتراضات و سد معبرهایی شکل داد و نیز اعتصابی سراسری در حوزه باربری شامل پمپ‌بنزین‌ها راه انداخت. این جنبش خود را غیرایرانی‌زایی معرفی کرد؛ هرچند در واقعیت هم راست افراطی و هم مجرمان سازمان‌یافته در آن نقش ایفا کردند.

منبع: ورسو

اندیشه

گفت‌وگو با تونی نگری درباره جلیقه‌زردها

شورش مردم علیه شاه؛ حرکتی تماما فرانسوی

ترجمه: فرید درفش‌ی



به راه بیفتد؛ او خود را به مثابه «حاکم» عرضه کرد و پیروز شد، توانست حکمرانی کند. اتفاقی که اکنون افتاده این است که مکررون از قول خود برگشته است. مکررون همواره خود را ورای چپ و راست نشان داده، او در پی آن بوده که خود را در سطحی دیگر به منصف ظهور برساند، حال با جنبشی مواجه شده که راهبردی مشابه برای عرضه خود اتخاذ کرده، به طور خلاصه این شکست پوپولیسم میانه‌رو است؛ نخستین بحران بزرگ پوپولیسم.

❧ درابتدا؛ جلیقه‌زردها را عمدتا جنبشی دست‌راستی می‌دانستند. آیا این برداشت درست است؟

راست و چپ محو شده‌اند، دیگر وجود ندارند و در میان جلیقه‌زردها جایی ندارند. جنوب فرانسه پر از سد معبرهای معترضان است. در ابتدا این سد معبرها را به دست راست‌ها منسوب می‌کردند؛ اما در کمتر از چند روز طیف وسیعی از گروه‌های مختلف مردم دور آنها جمع شدند؛ مستمری‌بگیران، کارگران و فقیرانی که مسئله نابرابری را طرح کردند. نکته جالب توجه این است که آنها دست‌کم تاکنون درباره مهاجرت بحثی مطرح نکرده‌اند و این موضوع در مطالبات آنها نمایان نیست. اعتراض جلیقه‌زدها به خودی خود به لحاظ فرهنگی بسته و درونمایه اصلی آن متمرکز بر هزینه زندگی است که این اعتراض تقریبا محدود است. بدون شک این خطر وجود دارد که به سوی جریان راست منحرف شود؛ اما فعلا نمی‌توان به‌راحتی گفت که اعتراضی دست‌راستی است.

❧ آیا تفاوتی میان شورش جلیقه‌زردها در کلان‌شهرها و در شهرستان‌ها وجود دارد؟
بله، اما اعتراض‌ها همه جا هست؛ حتی اگر گه‌گاه خود را به شیوه‌هایی مجعول و غیرواقعی نمایان کند. در فرانسه گاه به نظر می‌رسد انقلاب ۱۷۸۹ تکرار می‌شود؛ اما این توهمی بیش نیست....

❧ آیا این پایانی برای مکررون است؟

نمی‌دانم. باید منتظر ماند و دید چه رخ می‌دهد. بی‌گمان همه علیه او هستند. به‌علاوه امروز دیگر می‌۶۸ نیست، جنبشی که فراتر از قرن خود بود. این حرکتی متفاوت است و مهم‌تر اینکه نه از جانب

هنرهای شوپنهاور

راهکارها و توصیه‌های تربیتی است و هریک به سهم خود شامل یک برهان فلسفی-اخلاقی است. مثلا قاعده ششم می‌گوید: آگاهانه دست به کاری بزنیم که در توانمان است و آگاهانه بار رنجی را بر دوش بکشیم که ناگزیر به ما وارد می‌شود. نباید آن طورکه می‌خواهیم بلکه باید آن طورکه می‌توانیم زندگی کنیم.

هنر رفتار با زنان

شوپنهاور از جمله فیلسوفان بزرگی است که مواضع تندوتیز او در برابر زنان مهم و جنجالی است. چندان که بسیاری بر این باورند شوپنهاور بر اندیشه‌های نیچه در باب زنان و همچنین قدرت و اراده بسیار تأثیرگذار بوده است. کتاب «هنر رفتار با زنان» مجموعه‌ای است درباره زنان که از میان آثار مفصل شوپنهاور گردآوری شده است، از میان آثار اصلی و آثار بعدی که پس از مرگ او در یادداشت‌ها و پیوست‌های آثار و حتی جاهای دیگر آمده است. این کتاب نیز همچون دیگر آثار شوپنهاور صریح، بی‌برده، دقیق، تلخ و تاریک است. از این گذشته، شوپنهاور در کتاب حاضر به سنت دیریا و درعین‌حال مهم‌مشرق‌زمین در نگاه به زنان نیز پرداخته و در موافقت با همین سنت آشنا برای ما حتی از ستودن آن کوتاهی نکرده است. از سوی دیگر، او از سنت برخی ادیان در نگاه به زن نیز بهره می‌برد که گاه با او سخت همراه است، ازاین‌رو این کتاب هم برای مخالفان و هم موافقان شوپنهاور خواندنی است. از این کتاب خوراک آماده‌ای برای جدل‌های فمینیستی دوآتشه فراهم می‌شود. اگرچه کتاب می‌کوشد علمی و موضوعی باشد، در حقیقت به جلوه‌ها و هنجارهای منفرد انسانی می‌پردازد. دقیقا به‌همین دلیل، صرفا به‌جای توصیفات خنثی، فهرستی از انواع و اقسام پیشنهادها و رهنمودهایی کنار هم می‌آیند که جنس مرد به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در هنگام مراوده با زنان رقم زده است. با تمام این اوصاف چنانکه از این‌ کتاب برمی‌آید، زن از نظر شوپنهاور نه زن فتنه‌گر یا زن شکننده بلکه زنی است بی‌خصلت، بی‌خاصیت و بی‌هیچ ویژگی خاصی.



شوپنهاور در دوران اقامتش در برلین، تا قبل از تلاش ناکامش در رقابت با هگل برای ایراد درس‌گفتارهایی هم‌زمان با کلاس‌های هگل و تا زمان قرار ناکزیرش از شیوع وبا در پایتخت دولت پروس، تمایل زیادی به تدوین رساله‌های کوچک و کم‌حجم نداشت، جز رساله «هنر همیشه

برحق‌بودن» که آن‌هم در زمان حیاتش منتشر نشد. بااین‌حال شوپنهاور در دوره اقامت در برلین، یادداشت‌هایی فراهم کرده بود و قصد داشت از آنها در تدوین کتابچه راهنمایی درخصوص آموزه خوشبختی بهره ببرد. او سرانجام پنجاه قاعده زندگی تنظیم کرد با هدف سوق دادن زندگی فرد به سمت سعادت و خوشبختی. کتاب «هنر خوشبختی» مجموعه‌ای است از قطعات تاکنون منتشرنشده از شوپنهاور. البته شوپنهاور در فصل پنجم «گزین‌گویه‌هایی در باب حکمت زندگی» از این قطعات استفاده کرده و در همان‌جا از هنر خوشبختی به‌اختصار با عنوان «اندزرها و اصول راهنمای کلی» یاد کرده است. منبع این دست‌نوشته‌ها دو دسته‌اند: یا از خلال دست‌نوشته‌هایی استخراج شده‌اند که در سال‌های مختلف با تلاش افراد مختلف منتشر شده‌اند یا از میان آثاری که تاکنون هرگز منتشر نشده‌اند و کم‌اکان در آرشيو شوپنهاور محفوظ‌اند. این پنجاه قاعده زندگی به‌عنوان قواعد و اصول زین به شیوه فرانسوی‌ها تدوین و فرمول‌بندی شده است؛ یعنی شامل تأملات و اندیشه‌هایی است که حجم آن کمی از گزین‌گویه بلنتر است و در قالب دستورالعمل، حاوی رهنمودها یا